صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هفتصد و سی و سوم

پیر راگفتم: به ما شد عرصه تنگ
جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پر از اندوه و جنگ
خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

شهرونگ

عربستان به دنبال مشتریان بزرگ نفتی ایران

| شهاب نبوی |

با سی میلیون وام ازدواج چه کارهایی می توان انجام داد؟

زوج جوان: چادر مسافرتی خوب سراغ ندارید؟!

- خودروی داخلی: یه کم کوچیکم اما توم جا می شید!
- اختلاسگر: به درد شماها که نمی خوره، بدید من زودتر کارم راه بیفته!
- یک مسئول: فعلا گل و شیرینی و حلقه‌اش رو بخرید، باقیش رو خدا بزرگه!
- مشاور املاک: یه سه میلیون دیگه بذارید روش، یه مورد خوب سراغ دارم!

#نمیشه #واقعا_نمیشه #شهرونگ

| نازنین جمشیدی | کارتونیست | nana.jamshidi@gmail.com

تماشاخانه

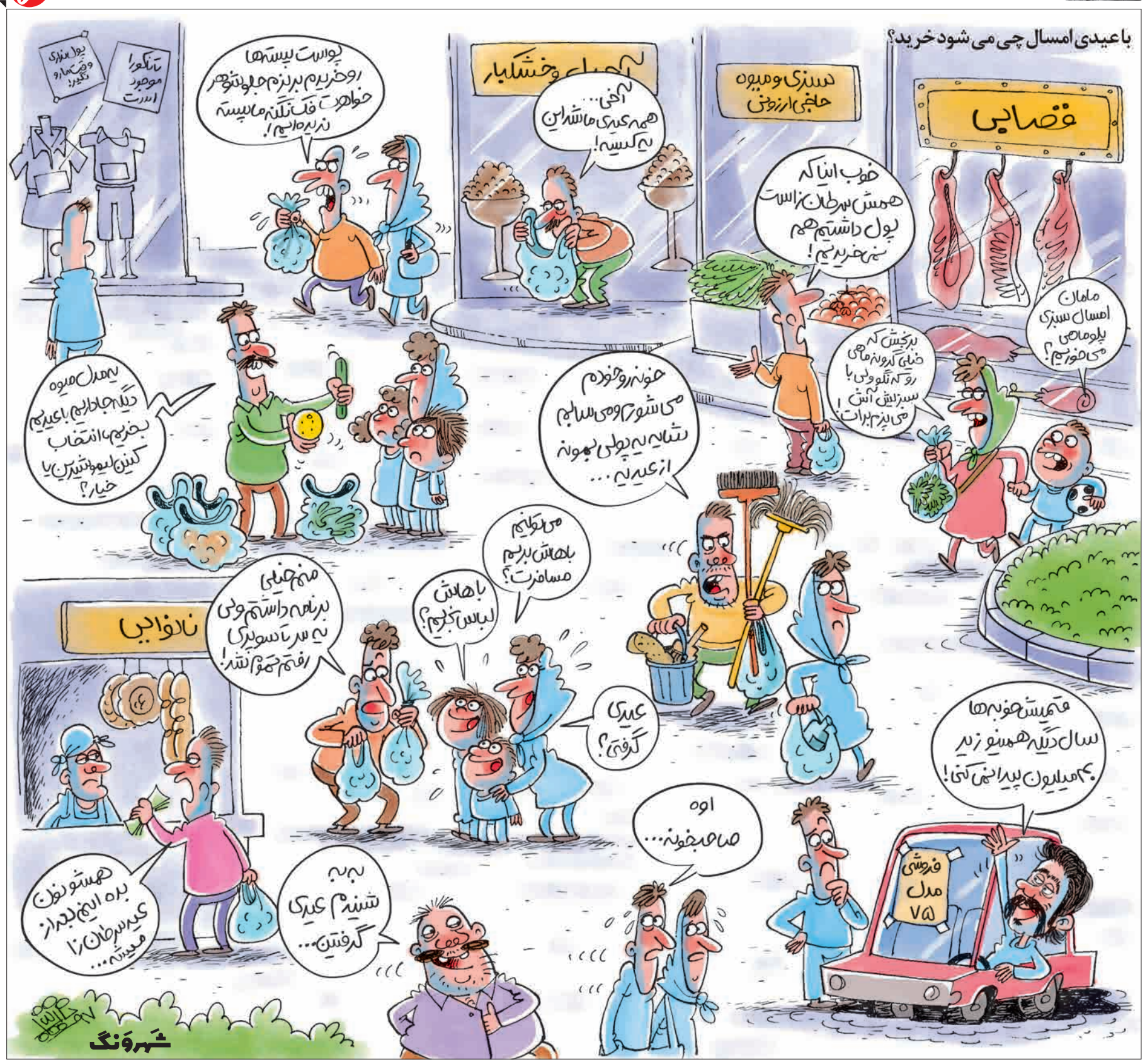

شبگردی

سیر شدن با بوی کباب

شهرام شهیدی
طنزنویس

پسر همسایه توی کوچه ایستاده بود و هی پشت سر هم چیزی را سمت پنجره خانه پرت می‌کرد. انگار به شیشه سنگ می‌زند، اما چیزی به شیشه نمی‌خورد. ما همه پشت پنجره ایستاده بودیم و او و حرکات عجیبش را تماشا می‌کردیم. خانم باجی هم بالاخره از روی صندلی‌اش بلند شد و آمد ایستاد کنار ما. پرسید این پسر داره چی کار میکنه؟ شیشه میشکنه؟ برادرم گفت: «سر درنیاوردیم. چیزی که به شیشه نمی‌خورد.» خانم باجی دوباره کمی پسر همسایه را تماشا کرد و سرانجام طاقت نیاورد. پنجره را باز کرد و گفت: «هوووی، چی کار داری می‌کنی؟ شیشه ما را می‌خواهی بشکنی؟ الان زنگ می‌زنم پلیس بیاید ببردت کانون اصلاح و تربیت.»

پسر همسایه دستش را پایین آورد و گفت: «من که کاری نکرده‌ام. فقط دارم تمرین سنگ‌اندازی می‌کنم همین.»

خانم باجی گفت: «تمرین هم نباید بکنی. سنگ بخورد به شیشه من، چه تمرین باشد چه واقعی من دمار از روزگارت درمیارم.»

پسر همسایه گفت: «ولی من اصلا سنگی پرتاب نمی‌کنم که چیزی بشکند.»

خانم باجی پرسید: «یعنی بدون پرتاب سنگ تمرین سنگ‌اندازی می‌کنی؟ من را ساده فرض کرده‌ای؟ عجبا.»

پسر همسایه جواب داد: «چطور عضو تیم‌ملی تیراندازی با تفنگ می‌تواند بدون فشنگ و با تفنگ خالی تمرین کند و برود مسابقات جهانی؟ بعد من نتوانم؟»

خانم باجی عقب‌نشینی کرد و گفت: «ببین پسرم. خب این درست است که ما باید در شرایط اقتصادی کنونی حال و روز هم را درک کنیم و با کمبودها و محدودیت‌ها بسازیم. اما دلیل نمی‌شود به خاطر کمبودها آزاد باشیم ژست تهدیدآمیز داشته باشیم. شما می‌توانی به سمت دیوار روبه‌رو تمرین سنگ‌اندازی بدون سنگ کنی.»

پسر همسایه گفت: «اگر این طور بود آن عضو محترم تیم‌ملی تیراندازی هم باید می‌نشست روی مبل خانه‌شان و تمرین می‌کرد. فشنگ نیست اما ایشان باید ژست تیراندازی را کامل بگیرد. من هم البته از این امر مستثنی...»

خانم باجی برآشفت و فریاد زد: «پس همانجا بایست تا من هم بیایم تمرین گوش کشی کنم. چنان گوش از بناگوش سرخ شده‌ات را بگیرم در دست بچرخانم که یک فریاد آخ مجازی شیرین نثارم کنی.»

برادرم گفت: «خانم باجی جان. مقابله باید پاپای باشد. شما باید گوشش را به صورت مجازی در دست بگیری و ایشان هم به سبک عضو تیم‌ملی تیراندازی به صورت مجازی درد بکشد. بعدش هم این حرف‌ها را بگذارید کنار. برویم ناهارمان را بخوریم که این کباب سرد شد و بوی آن هوش از سرم ربود.»

همه رفتیم توی آشپزخانه. پسر همسایه هم پله‌ها را دوتا یکی دویده بود بالا. اما خبری از کباب در دیس نبود. همه برگشتند سمت پسر همسایه. گفت: «من که اصلا دیرتر از شما رسیدم.» صدای روح آقاجان را شنیدیم که گفت: «آخ که چه خوشمزه بود.»

خانم باجی گفت: «باز تو دلگی کردی مرد؟» روح آقاجان جواب داد: «دلگی کدام است. با خودم گفتم امروز که همه چیزتان مجازی است به صورت تخیلی غذا بخورید بلکه حال واحوالتان یکسان‌سازی شود. بعدش هم مگر همه مقامات ومسئولان این روزها نمی گویند مصرف گوشت برایتان بد است؟ خب من هم خواستم کمتر به بدنتان صدمه بزنید و همه‌اش را خوردم.»

آزادراه

یک‌ساعت دو دقیقه کم!

| احمدرضا کاظمی | کم کم داریم به سال نو نزدیک میشیم و باید خودمون رو برای حوادث جاده‌ای آماده کنیم! سال پیش به گفته مسئولین راهنمایی و رانندگی در ایام تعطیلات عید و با شروع موج سفرهای نوروزی ما هر ۵۸دقیقه شاهد یک کشته در جاده‌ها بودیم! یعنی همانطور که ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا ما نانی به کف آریم و به غفلت نخوریم، برنامه‌ریزی‌ها و جاده غیراستاندارد و خودروی داخلی و سرعت بالا هم در کارند تا ما جانی از کف بدهیم و به نکبت بمیریم! البته من شخصا آدم خوشبینی هستم و سعی می کنم همیشه نیمه پر لیوان رو ببینم حتی اگه لیوان خالی باشه! حتی اگه لیوانی اصلا وجود نداشته باشه! حتی اگه لیوان از لبه میز افتاده باشه پایین و خرد و خاکشیر شده باشه. مثلا به همین قضیه هر ۵۸دقیقه یک کشته به نظر من باید به چشم یه دستاورد نگاه بشه و بریم توی کتاب گینس ثبتش کنیم. خدا میدونه برای این که این رکورد زیر یک‌ساعت بمونه، چه خون دل‌هایی خورده شده! چه پرایدهایی تولید شده و چه سبقت‌های غیرمجازی گرفته شده! اصلا امسال یکی از تفریحات خانواده ما در مسیر سفر همین بود. یعنی مثلا ساعت ۷ و ۲دقیقه صبح که از درِ منزل راه می‌افتادیم، شروع می کردیم به شمردن دقیقه‌ها تا ساعت هشت بشه! این شکلی: حالا هفت و سه دقیقه... حالا هفت و چهار دقیقه... هفت و پنج دقیقه... هفت و شش دقیقه... حالا هفت و هفت دقیقه و... هفت و پنجاه و نه دقیقه و هشت تمام! هووووووووور!!!!!!!!!!!!... تصادف نکردیم! هوووور!!!!! چپ نکردیم! هووووووووور!!!!!! زنده موندیم! هوور!!!!! نمیدونید این کار چه هیجان و نشاطی به آدم میده، یه‌جور استرس خیلی خیلی شیرین همراه با امید به زندگی! همچین یه حس مبهمی بین خوف و رجا که هرچی شما ماشینت ایرانی‌تر و غیرایمن‌تر باشه، این شور و نشاط چندین و چندبرابر میشه. از دیگر مزایای این سرگرمی اینه که شما اصلا متوجه طول مسیر نمی‌شید و خستگی و کسالت ناشی از سفر جاده‌ای رو به شدت کاهش میده. من اسم این بازی رو گذاشتم «این ۵۸دقیقه لعنتی»، با این بازی ما مسیر تقریبا ۸۰۰ کیلومتری اصفهان تا شمال رو با اون همه ترافیک به راحتی و به یک چشم به‌هم‌زدن پشت‌سر گذاشتیم و شاید باورتون نشه ولی اون ۱۸ ساعتی که توی راه بودیم، برامون به کمتر از یک‌ساعت طی شد، اینقدر که خوش گذشت بهمون! یعنی هر پیچی رو که رد می کردیم، می گفتیم الانه که مثلا توی ۵۸دقیقه سوم ترمزمون نگیره و بریم ته دره، بعدش که نمی‌رفتیم ته دره کلی حال می کردیم! هر سبقتی که می گرفتیم، می گفتیم الانه که یه خاور با سرعت غیرمجازی بیاد از رومون رد شه، بعدش که رد نمیشد، از این که ۵۸دقیقه‌مون خراب نشده، کلی عشق می کردیم! خلاصه می خوام بگم که همچین تفریحات سالمی داریم ما ایرانیا، باید قدرشونو بدونیم.